

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث امروز در مورد دلیل دوازدهم از ادله‌ای است که می‌توان به آن ادله برای اثبات لزوم وحدت رهبری در جامعه اسلامی بر اساس نظام سیاسی اسلام استدلال کرد.

این دلیل، دلیل دوازدهم بوده و مقطعی است که در زیارت جامعه کبیره آمده و چنین است: «وَبُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ وَ اتَّكَلَفَتِ الْفُرْقَةُ»^۱

درباره این روایت یا این زیارت، در دو بخش بحث می‌کنیم؛ ابتدا در سند زیارت جامعه بحث می‌کنیم و سپس درباره دلالت این مقطع که مورد بحث ماست.

این زیارت را مرحوم شیخ صدوق هم در عیون اخبار رضا علیه السلام و هم در من لایحضره الفقیه روایت کرده است. البته سند کامل را در عیون اخبار رضا علیه السلام آورده است. مرحوم شیخ طوسی در تهذیب هم این زیارت را روایت کرده که البته از طریق صدوق روایت کرده است.^۲

اسناد سندی که مرحوم شیخ صدوق در عیون نقل می‌کند چنین است: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكْتَبُ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ وَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَكِّيُّ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّخَعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

این سند روایت است اما برای بررسی بیشتر سند روایت، باید بخش بخش این سنت را مورد بررسی قرار دهیم. بخش اول، روات بلاواسطه صدوق هستند؛ یعنی مشایخ صدوق که بلاواسطه از آن‌ها این زیارت را روایت کرده است. چهار تن از مشایخ صدوق این روایت را برای صدوق روایت کرده‌اند و همین که چهار تن از مشایخ صدوق این روایت و این زیارت را روایت کرده‌اند برای ما کفایت می‌کند. بهترین روات قطع به صحت

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۲. این زیارت در عیون اخبار رضا علیه السلام در جلد ۲ صفحه ۳۰۵، در من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۳۷۰ و در تهذیب جلد ۲ صفحه ۹۵ آمده است.

صدور این روایت از شیخ را این مشایخ اربعه داده‌اند و لذا در این مقطع از سند خیلی نیاز به بحث و بررسی نداریم. ولی معذالک شیخ صدوق بر هر چهار شیخ از مشایخ اربعه در مشیخه الفقیه ترضی کرده است. در مشیخه من لایحضره الفقیه وقتی مرحوم صدوق سند را از محمد بن اسماعیل برمکی نقل می‌کند، این چهار تن را در سند می‌آورد و البته نظرش هم به همین روایتی است که زیارت جامعه را با آن روایت کرده است. وقتی این چهار تن را نام می‌برد، بعد رضی الله عنهم می‌گوید؛ البته در همین روایت هم بر آن راوی اول - یعنی شیخ اول از مشایخ اربعه که اسم برده است - رضی الله عنه گفته است. البته ترضی شیخ صدوق را مکرر گفته‌ایم (برخلاف فرمایش بعضی از بزرگان مخصوصاً مرحوم آقای خویی قدس الله روحه که می‌فرماید: ترضی نمی‌تواند دلیل بر توثیق باشد)، ما معتقدیم ترضی بیش از وثاقت را می‌رساند؛ چون این ترضی، ترضی صدوق است، عالم و فقیه است و پایبند به آداب اهل بیت صلوات الله تعالی علیهم و پایبند به آداب کتاب و سنت است. او که می‌گوید رضی الله عنه و این رضایتی که ایشان می‌گویند، نظر به وصفی است که در قرآن کریم آمده است. این رضی الله عنه در قرآن کریم و در روایات ائمه اطهار علیه السلام و این گونه دعاها تعارف‌بردار و از باب تعارف و مجامله نیست.

وقتی قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». این عبارت «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۱ چه در این آیه و چه در آیات دیگر اشاره به مقام رضا دارد که خدای متعال از این‌ها راضی است و رضایت خدای متعال اشد از صرف وثاقت است؛ ممکن است که ثقه باشد اما مرضی خدا نباشد. وقتی شیخ صدوق کسی را توثیق می‌کند به اینکه این مورد رضایت خداست، دلالت بر آن دارد که این شیخ در نزد صدوق شخصی است که نه تنها ثقه بوده بلکه اهل صلاح و اهل التزام به اطاعت خدا بوده است. رضی الله عنه اشد از رحمه الله است. لذا ما در دعای به ترحم این حرف را نمی‌زنیم: «رحمة الله» که این را می‌توان گفت دعا است؛ اما رضی الله عنه دیگر دعای صرف نیست، دعای ویژه و خاص است که کشف از یک مقام بلندی می‌کند که همان مقام رضاست و لذا ما معتقدیم که ترضی صدوق توثیق اقوی و اشد است.

لذا ما گفتیم که قطع به صدور پیدا می‌کنیم و قطع لزوماً تواتر نیست. این‌ها مشایخ صدوق هستند و وقتی چهار شیخ از مشایخ صدوق بر یک روایت اتفاق پیدا می‌کنند برای ما قطع صادر می‌شود؛ نمی‌توانند هر چهار

۱. بینه: ۸ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

نفر تبانی کرده باشند و روایت کذب بگویند. چون روایت هم روایتی نیست که در آن انگیزه تبانی بر کذب در این چهار نفر وجود داشته باشد و خلاصه احتمال کذب منتفی می‌شود.

[اما در پاسخ به اینکه در این آیه شریفه رضی الله عنه اخبار است و دعا نیست هم باید گفت:] فرقی نمی‌کند که انشا باشد و یا اخبار. ضمناً چه کسی گفته این عبارت انشاء است؟ دعای خدای متعال اخبار است و خدای متعال وقتی دعا می‌کند دعای او ناجز است، دعای حقیقی و عین الاخبار است و منافات ندارد که هم دعا باشد و هم اخبار.

[ادامه بحث از سند؛] محمد ابن ابی عبدالله الکوفی ابوالحسین الاسدی که اسم دیگری هم دارد و تعبیر دیگری از نام او در کتب رجال آمده و آن این است که او همان محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی است. نجاشی درباره -او یعنی محمد بن ابی عبدالله کوفی ابوالحسین الاسدی که همان محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی کوفی است- بعد از اینکه نام او را می‌برد می‌گوید: «ساکن الری، یقال له محمد بن عبدالله و کان ثقةً صحیح الحدیث». چنین توثیقی از نجاشی درباره این شخص بزرگوار، وثاقت او را اثبات می‌کند. اگرچه بعد از آن دارد: «إلا أنه روی عن الضعفاء» اما این منشاء اخلال در وثاقت او نمی‌شود؛ زیرا خود او ثقة است و روایت از ضعف موجب ضعف راوی نمی‌شود. اضافه بر اینکه نزد شما آن‌ها ضعیف هستند و شاید این شخص اعتقاد به ضعف آن مشایخ نداشته باشد و لذا این عبارت نجاشی هیچ اخلاقی به وثاقت این راوی وارد نمی‌کند.^۱

راوی بعد که محمد بن ابی عبدالله از او روایت کرده محمد بن اسماعیل برمکی است. نجاشی درباره محمد بن اسماعیل برمکی می‌فرماید: «کان ثقةً مستقیماً» و شاید این تعریف اقوی از آن چیزی باشد که در حق محمد بن ابی عبدالله کوفی گفته بود. همین عبارت دلالت بر وثاقت او دارد علاوه بر اینکه این محمد بن اسماعیل برمکی از مشایخ علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش است و ما مکرر گفته‌ایم که علی بن ابراهیم در این تفسیر روات و مشایخ خود را توثیق می‌کند و می‌گوید: من در این تفسیر جز از ثقات روایت نمی‌کنم و این توثیق علی بن ابراهیم برای ما حجت است.

راوی بعد از محمد بن اسماعیل برمکی، موسی بن عمران نخعی بوده که او هم از راویان تفسیر علی بن ابراهیم قمی است و لذا توثیق عام علی بن ابراهیم شامل حال او هم می‌شود. از سوی دیگر از روات کامل

۱. این عبارت را نجاشی در رجال نجاشی به شماره ۱۰۲۰ صفحه ۳۷۳، چاپ جامعه مدرسین آورده است.

الزیارات هم هست؛ مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات در مقدمه آن عبارتی دارد که دلالت بر توثیق روات کامل الزیارات می‌کند و همین ورودش در رجال کامل الزیارات هم مؤکد وثاقت اوست. این‌ها راویان این زیارت هستند بنابراین همه رجال نقل این روایت ثقات هستند و لذا صدور این روایت از امام هادی علیه السلام جای بحث و اشکال ندارد.

اما آن مقطعی که محل استشهاد ماست این قسمت است که فرمود: «وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ وَ اتَّكَلَفَتِ الْفُرْقَةُ»^۱. حالا هر سه بخش این مقطع جای بحث دارد. خدای متعال در رابطه با بنی اسرائیل بعد از اینکه آن‌ها را از دست فرعون نجات داد و موسی علیه السلام را برای آن‌ها فرستاد، می‌فرماید: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»^۱. این «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» در حق حضرت ابراهیم علیه السلام هم گفته شده است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۲ ظاهراً مراد از این اتمام کلمه، همان چیزی است که در آیه این کریمه آمده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۳. قبلاً در محل خود گفته‌ایم که اینکه می‌فرماید: «رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» یعنی رَضِيتُ بِالْإِسْلَامِ كُمْ.

اسلام دو نوع است؛ اسلام ابراهیمی و اسلام اعرابی داریم. اسلام ابراهیمی اسلام مرضی خداست. آن اسلامی مورد قبول خدای متعال است که اسلام مرضی او باشد. این اسلام مرضی خدای متعال، همان اتمام کلمه خداست؛ خدای متعال وقتی در حق کسی کلمه‌اش را تمام می‌کند یعنی اسلام او را می‌پذیرد. خداوند وقتی درباره حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» و در جای دیگر فرمود: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ»^۴ و باز در جای دیگر فرمود «وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۵ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۶

«این اتمام کلمه است. اتمام کلمه خدا یعنی حکم به فرمان خدا. فرمان خدا را تمام کرد یعنی رضای الهی را به عنوان یک فرمان‌بر و به عنوان یک عبد به دست آورد و کلمه خدا در حق او تمام و خداوند از او راضی شد. «وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ» یعنی به موالات شما اسلام ما اسلامی می‌شود که مورد رضای خداست و خدای

۱. اعراف: ۱۳۷ وَأَوْثَرْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ

۲. بقره: ۱۲۴ وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

۳. مائدة: ۳ الْيَوْمَ يَكْفُرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاحْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

۴. صافات: ۱۰۳

۵. بقره: ۱۳۰ و ۱۳۱

متعال کلمه‌اش را بر ما تمام کرده و فرمانش بر ما تمام شده و ما توانستیم این فرمان خدا را عملی کنیم. فرمان‌بر خدا باشیم و این فرمان‌بری درگروی موالات شماسست؛ وقتی موالات شما حاصل شد فرمان‌بری هم حاصل می‌شود. این را ما مکرر گفته‌ایم و مبحث مهمی هم هست و از مباحث اصلی و از معارف دین ماست که با این موالات انسان در جرگه فرمان‌بران داخل می‌شود و آن وقت اینجاست که مغفرت الهی و قبول توبه حاصل می‌شود.

قرآن کریم دو آیه دارد که بسیار عجیب است؛ «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ»^۱. در اینجا می‌فرماید: «لو» یعنی اگر چنین شد و معنی آن این است که این تحقق پیدا نمی‌کند.

اما در جای دیگر می‌فرماید: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^۲ این یک مجیء است و آن یک مجیء دیگر؛ در آنجا می‌فرماید «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» پس معلوم می‌شود که بعد از رحلت رسول دو بازگشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد؛ یک بازگشت، بازگشت مرضی خداست که می‌فرماید: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا» و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ». پس این بازگشت به خدا دو گونه است: یک بازگشت را خدا می‌پذیرد و آن را مجیء واقعی می‌دانند و اینجاست که سلام الهی نصیب آن‌ها می‌شود. سلام الهی مستلزم آن رحمت رحیمیه خدای متعال است؛ آن رحمتی که بندگان خدا را به آن غایت مقصود می‌رساند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۳ این رحمت خاصه مؤمنین است و آن رحمتی است که خداوند بندگان خود خود را در آن داخل می‌کند و رحمتی نیست که بر سر هر کسی پخش شود و هر کسی از این رحمت استفاده کند. بلکه رحمتی است که با اراده انسان تحصیل می‌شود؛ برخلاف آن رحمت رحمانی. این موضوع را ما بارها گفته‌ایم که کسی که می‌گوید اسلام رحمانی معنای رحمانی را نمی‌داند؛ زیرا چون رحمانیت شامل همه می‌شود و بدون درخواست و بدون استحقاق بر همگان پخش می‌شود. مثل رحمت وجود، مثل رحمت رزق، مثل رحمت باران و امثال رحمت‌ها که رحمت‌های عامه خدا هستند. رحمت‌ها مؤمن و کافر نمی‌شناسد و بر شیطان هم نازل

۱. نساء: ۶۴ و ۶۵

۲. انعام: ۵۴

۳. احزاب: آیات ۴۱ تا ۴۳

می‌شود. برای شیطان هم باب توبه را باز کرده است و خداوند برای او هم را اطاعت خود را باز کرده بود؛ به شیطان هم وجود بخشید، به شیطان هم قدرت و توان بخشید؛ حتی دعای شیطان را استجابت کرد! که اگر شیطان به جای این دعا می‌گفت: رب اغفر لی! شاید خدا او را می‌بخشید. اما به جای اینکه بگوید: خدایا ببخش؛ من اشتباه کردم، گفت: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۱ که این درخواست عجیب بود! اما خدا این درخواست را هم اجابت کرد؛ البته اجابت نسبی.

منظور این است که این رحمت رحمانی هیچ دلالت بر صلاح و بر خوبی ندارد؛ کسی که این رحمت شامل حال او می‌شود دلیل بر آن نیست که او سعادت‌مند است و دلیل بر خوشبختی نیست. آن رحمتی که کاشف از خوشبختی و کاشف از سعادت‌مندی و عاقبت‌به‌خیری است، رحمت رحیمی است: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» و این مؤمنین کسانی هستند که خدا و ملائکه او بر آن‌ها صلوات می‌فرستند، همان طوری که بر محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله و سلم سلام و درود می‌فرستند: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۲.

این اخراج از ظلمات به سمت نور لازمه رحمت رحیمیه است. این رحمت رحیمی که رحمت به معنای بازگشت پیروزمندانه به سوی خداست؛ یا به تعبیر قرآنی این رحمت رحیمی از لوازم رجوع وفدی به سوی خداست. جهان هستی یک سیر صعودی و یک سیر رجوعی دارد؛ سیر صعودی از خدا صادر می‌شود، همه چیز با همان کلمه الهی یعنی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۳ با همان «کن» الهی همه چیز حتی شیطان هم صادر شد و همان رحمت رحمانی خدایی همین است. همه چیز با کن الهی از خدا صادر شد. پس یک بازگشت وجود دارد یعنی وقتی جهان آفرینش من البدأ الی الختم با کن الهی به وجود آمد، بعد یک فراخوان وجود دارد؛ این فراخوان یعنی بازگردید به سوی خدا! خدای متعال فراخوان بازگشت داده. در این رجوع الی الله، دو گونه بازگشت برای بندگان خدا وجود دارد: یک رجوع وفدی که این‌ها میهمان و محبوب خدا می‌شوند و رجوع به سوی بالاست. یکی رجوع دیگر رجوع وردی است. یعنی به سوی پایین: «يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» * وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا»^۴. این رجوع وفدی جز با ولایت حاصل نمی‌شود و این امام می‌خواهد. آن‌هایی که درون دایره ولایت قرار بگیرند، رجوع وفدی دارند. لذا در روایت از

۱. اعراف: ۱۴

۲. احزاب: ۴۳

۳. یس: ۸۲

۴. مریم: آیه ۸۵ و ۸۶

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ كِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ: مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي»^۱. کاروان رجوع وفدی سر دسته و قافله سالار دارد؛ قافله سالار این کاروان بازگشت کنندگان وفدی به سوی خدا، وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام ایشان است. آن‌ها سردسته‌های کاروان رجوع کنندگان وفدی یعنی راجعان پیروزمند هستند. و یک رجوع وردی داریم؛ این‌ها هم بازمی‌گردند اما بازگشت آن‌ها سقوطی و به سمت پایین است. «وَ تَسْوِقُ الْمُجْرِمِينَ» و افدان رهبر دارند لذا رهبر از جلو آن‌ها را هدایت می‌کند و به سمت بالا می‌برد. این‌ها را از پشت می‌رانند چون این‌ها رهبر الهی ندارند. اینجا معنی تمام شدن کلمه خدا معلوم می‌شود. کلمه خدا با چه چیز تمام می‌شود؟ انسان‌ها در جرگه بازگشت کنندگان وفدی به سوی خدا قرار می‌گیرند البته با ولایت؛ «وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ». بعد که چنین شد -تمامیت نعمت با اتمام کلمه هردو ملازم همدیگر هستند- «تَتَلَفَّتِ الْفُرْقَةُ» خواهد شد یعنی خوانه‌ناخواه فرقه هم ائتلاف پیدا می‌کند و ما در بحث‌های قبل گفته‌ایم که این ائتلاف فرقه که با ولایت نبی و آل نبی علیهم السلام حاصل می‌شود، ائتلاف مجازی و اعتباری نیست. یک هویت ایجاد می‌شود که نماد کامل این هویت شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است مثل یک قالبی که گل را در آن بگذارند که آن قالب تام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. کسانی که در این خط ولایت وارد می‌شوند، هویت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا می‌کنند؛ منتها به درجات خفیف‌تر و به اندازه مقداری که در عمل شباهت با عمل رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم دارند. اما همین که ولایت رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته‌اند معنی‌اش این است که آن قالب را برای خودشان پذیرفته‌اند و هویت آن‌ها این هویت شده و لذا یک وحدتی بین این‌ها به وجود می‌آید و نتیجه این وحدت است که می‌شود: «يَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرْحِنَا»^۲

بنابراین این موالاتی که منشأ ائتلاف فرقه است نمی‌تواند در دوران غیبت منشاء عدم ائتلاف فرقه شود. این را یکی از دوستان دیروز فرمود که: «إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ»^۳ این یعنی امامت معصوم فقط در زمان حضور است و در زمان غیبت امام وجود ندارد. اما این را خوب دقت کنید؛ امامت غایب نمی‌شود بلکه شخص امام غایب می‌شود. امام در دوران غیبت امامت می‌کند یا نمی‌کند؟ امام باید در دوران غیبت امامت کند؛ شخص غایب است اما امامت که می‌کند و حالا که باید امامت کند باید کسی از طرف او باشد که فرمان او را اجرا کرده و امامت او را در جامعه عملی کند. همان امامت است اما اینجا با واسطه انجام می‌گیرد؛ زیرا برای حضور عینی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰

۲. شجره طوی، ج ۱، ص ۳. عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَيْعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عُجْنُوا بِمَاءِ وَلَايَتِنَا يَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرْحِنَا

۳. الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۷. جَعَلَ اللَّهُ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ

امام مانع وجود دارد و لذا با واسطه امامت می‌کند. این امامت نباید در دوران غیبت منشاء فرقه شود؛ یعنی اگر بخواهیم تصور کنیم حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای تنفیذ امامت خود، برای عمل به مأموریت امامت خود دو نفر را به عنوان ولی خود انتخاب می‌کند و هم به این و هم به آن اختیار تام می‌دهد [نمی‌شود]. مثلاً فرض کنید امروز در جمهوری اسلامی برای یک استان دوتا استاندار بگذارند؛ وضعیت به هم می‌خورد. هم این اختیارات تام دارد هم آن، هم امر این نافذ است و هم آن، هم این واجب الطاعة است هم آن.

لذا عرض ما این است که این عبارت «تَتَلَفَّتِ الْفُرْقَةُ» مثل همان کلام حضرت زهرا سلام الله علیهاست که فرمود: «إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ». اینکه امامت در عصر غیبت امان از فرقه است، این یک مدلول التزامی دارد و مدلول التزامی آن این است که دو نفر با اختیار تام و دارای ولایت عام، معقول نیست که از طرف ایشان منصوب شوند. بنابراین همه این روایت ادله نصب عام را تقیید می‌زند که این ادله نصب عام نباید طوری باشد که دو منصوب به نصب آن در آن واحد وجود داشته باشد.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم